

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل				
تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی	ویرایش دوم	ذکر مآخذ	تصحیح و ویرایش اولیه	پیاده‌سازی

مبحث عجز، فقر و دست خالی دیدن خود (ص ۲۲۳ ف ۲ - ص ۲۲۴ ف ۴)

به صفحه‌ی دویست و بیست و سه، مبحث عجز و فقر و دست خالی دیدن خود رسیدیم که چند جلسه‌ای است ما را مشغول داشته است، بحث بسیار مهمی است؛ حجاب فاعلیت عبد بسیار حجاب خطرناکی در سلوک است.

🌸 به حضرت سلمان گفتند: برده‌ای یا آزاد؟ فرمود: برده بودم آزاد شدم به محمد ﷺ. گفتند: گمراهی یا راه یافته؟ فرمود: گمراه بودم هدایت شدم به محمد ﷺ. گفتند: فقیری یا غنی؟ فرمود: فقیر بودم غنی شدم به محمد ﷺ.

یعنی چه؟ یعنی عبد آن چیزهایی که دارد را مال خودش نمی‌داند. می‌داند خودش فقر مطلق است. «أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ»^۱ فقیری که فقرش بالذات است فقرش درمان شدنی نیست، هر چه که دارد عاریه است و مال خودش نیست، به خودی خود و بالذات هیچ چیز از خودش ندارد؛ بالذات فقیر است.

سیه‌رویی ز ممکن در دو عالم جدا هرگز نشد الله اعلم

^۱. سوره‌ی فاطر، آیه‌ی ۱۵.

منسوب به پیغمبر اکرم ﷺ است که «الْفَقْرُ سَوَادُ الْوَجْهِ فِي التَّارِئِينَ»^۲ فقر مایه‌ی سیاه‌رویی مخلوق در دنیا و آخرت است؛ یعنی داغ فقر از پیشانی مخلوق زدوده شدنی نیست و همیشگی است. این توجه را باید داشته باشی که به هر جا رسیدی، هر چه که از دنیا و آخرت، از ماده و معنی داری، خودت به خودی خود هیچی. داستان ایاز را یادتان است. ایاز سوگلی دربار سلطان محمودغزنوی بود. این غلام بی‌سر و پا چنان عزیز سلطان محمود بود که همه‌ی وزرا و امرا به او حسد می‌ورزیدند؛ لذا دنبال این بودند که او را از چشم شاه بیندازند و خودشان جای او را بگیرند. یک‌بار پیش شاه آمدند و سعایت کردند. گفتند: سلطان؛ ایازی که این- قدر شما به او اعتماد دارید و محرم رازتان است، قابل اعتماد نیست. ما او را تعقیب کرده‌ایم، صبح‌ها اوّل وقت قبل از اینکه به دربار خدمت شما بیاید به خانه‌ای می‌رود و از کسی دستور می‌گیرد که در دربار شما چه کار کند. شب‌ها هم که از پیش شما مرخص می‌شود دوباره به آن خانه می‌رود و به آن شخص گزارش کارهای دربار را می‌دهد، شما به ایاز اعتماد نکنید. سلطان محمود به ایاز مطمئن بود، گفت اگر این‌طوری است عیب ندارد بروید به آن خانه بریزید و هر کس هست را دستگیر کنید و بیاورید. اینها هم خوشحال شدند که زمینه‌ای پیش آمد تا ایاز را از میدان خارج کنند. به آن خانه ریختند؛ منتهی هر چه در خانه گشتند کسی را پیدا نکردند، در خانه وسیله‌ای هم نبود. آن خانه یک اتاق داشت، داخل اتاق می‌خی به دیوار کوبیده بودند و یک پوستین کهنه‌ی شبانی به آن آویزان بود. برگشتند دربار، سلطان پرسید چه شد، دستگیرش کردید؟ گفتند: نه، ما هر چه گشتیم کسی آنجا نبود؛ حتی چیزی آنجا نبود. یک اتاق خالی بود و یک پوستین شبانی که آویزان بود. گفت: ایاز را احضار کنید. ایاز را احضار کردند. ایاز خدمت سلطان آمد. سلطان از او پرسید: ایاز داستان آن خانه چیست؟ می‌گویند هر روز صبح قبل از اینکه بیایی پیش ما می‌روی آنجا، شب‌ها هم وقتی از پیش ما می‌روی اوّل می‌روی آنجا بعد خانه‌ی خود می‌روی، داستان چیست؟ ما فرستادیم گشتیم آنجا کسی نبود یک پوستین آویزان بود، داستان پوستین چیست؟ ایاز گفت: حقیقت

^۲. مجلسی، بحار، ج ۶۹، ص ۳۰ و ابن‌ابی‌جمهور، عوالی‌النالی، ج ۱، ص ۴۰ و محدث کوفه، سفینه‌البحار، ج ۷، ص ۱۳۱.

داستان این است که من در دربار پیش شما خیلی عزّت دارم، خیلی به من احترام می‌گذارید، خیلی موقعیت و امکانات دارم، من چوپان بی‌همه چیزی وسط بیابان بودم، شما مرا پیدا کردید و به دربار آوردید و این همه عزّت و احترام و موقعیت برایم قائل شدید، من برای اینکه فراموش نکنم که چه کسی هستم، خودم را گم نکنم و گمان نکنم به خودی خود صاحب این همه عزّت و جاه و موقعیت هستم، پوستین چوپانی خودم را در آن اتاق آویزان کرده‌ام. هر روز صبح قبل از اینکه خدمت شما بیایم، داخل آن خانه می‌روم و پوستین را تنم می‌کنم و می‌گویم ایاز یادت باشد تو همان چوپان بی‌سر و پا هستی، هر چه داری به برکت وجود سلطان است، خودت را گم نکنی. شب هم که از خدمت شما می‌روم به همان خانه می‌روم و پوستین را تنم می‌کنم و به خودم می‌گویم: ایاز یادت باشد تو چه کسی هستی، تو همان شبان بی‌همه چیز دست‌خالی فقیر هستی، این همه لباس‌های زربفت و عزّت و احترام در دربار سلطان به برکت وجود سلطان است، تو به خودی خود همان چوپانی؛ علت اینکه این کار را می‌کنم همین است. مؤمن در سیر و سلوک به هر جا که رسید به هر مرتبه‌ای از کمالات معنوی رسید، به هر رتبه‌ای از معرفت رسید، به هر افقی از افق‌های غیب راه پیدا کرد، هر کرامتی از کرامات به دستش جاری شد، یادش نمی‌رود که به خودی خود هیچ است؛ یعنی پوستین فقر مطلق می‌پوشد. درویش‌ها هم پوستین می‌پوشند و می‌گویند این پوستین فقرست؛ منتهی فکر کردند که حتماً باید پوستین داشته باشند؛ نه پوستین یک سمبل است. انسان باید روزی دو بار بنشیند اول صبح و آخر شب به خودش بگوید یادت باشد تو به خودی خود هیچی، نیستی، هر چه هستی خدا داده است. تو هدایت شده نیستی، به خودی خود ضالی. تو غنی نیستی، به خودی خود فقیری، هیچی نیستی. چرا؟ چون اگر این را به خودش نگوید، ممکن است فراموش کند. در حدیث اولی‌الالباب بود که می‌گفت من این همه ریاضت کشیدم و به اینجا رسیدم، تو چه می‌فهمی؟ من این همه دود چراغ خوردم و به این مرتبه‌ی علمی رسیدم، تو چه خبری داری؟ به خودش نسبت داد. «لَمْ يَرَعْ حَقَّ اللَّهِ» حقّ خدا را مراعات نکرد، نگفت خدا این علم را به من داد، خدا این معرفت را به من روزی کرد، گفت: خودم زحمت کشیدم؛ در حجاب فاعلیت

خودش ماند؛ لذا فرمود: «أَكْثَرُهُمُ الَّذِي يَسْقُلُ»^۳ بیشتر کسانی که اهل ریاضتند دچار انحطاط می‌شوند و از سفلی سر درمی‌آورند. چرا؟ چون فاعلیت خودشان را می‌بینند و فعل خودشان را مؤثر می‌دانند.

❁ یکی از رفقا می‌گفت شما بیست میلیون تومان پول دارید من هم بیست میلیون تومان بدهی دارم، بیا دارایی‌هایمان را روی هم بریزیم و نصف کنیم. داستان عبد و خدا همین است. عبد فقر و جهل و نیستی مطلق است و خدا غنا و علم و هستی مطلق. (۰۸:۳۸)

ماجرای عبد و خدا همین است؛ عبد فقر، جهل و نیستی مطلق است و خدا غنا، علم و هستی مطلق است. تنها جایی که این درد دوا می‌شود همان جاست، هیچ‌جای دیگر راهی برای درمانش نیست. غنای مطلق خداست که متناسب با فقر مطلق ماست. علم مطلق خداست که متناسب با جهل مطلق ماست. مناجات امیرالمؤمنین علیه السلام در محراب مسجد کوفه یادتان است: «مَوْلَايَ يَا مَوْلَايَ أَنْتَ الْغَنِيُّ وَ أَنَا الْفَقِيرُ وَ هَلْ يَرْحَمُ الْفَقِيرَ إِلَّا الْغَنِيُّ ... مَوْلَايَ يَا مَوْلَايَ أَنْتَ الرَّازِقُ وَ أَنَا الْمَرْزُوقُ إِلَّا الرَّازِقُ ... مَوْلَايَ يَا مَوْلَايَ أَنْتَ الْهَالِكُ وَ أَنَا الْمَمْلُوكُ وَ هَلْ يَرْحَمُ الْمَمْلُوكَ إِلَّا الْهَالِكُ»^۴ امیرالمؤمنین علیه السلام همین‌طور در آن مناجات ادامه می‌دهند. چقدر هم لطیف، دوست‌داشتنی و قشنگ است. امیدارم خدا روزی کند انسان شب نوزده ماه مبارک رمضان در مسجد کوفه باشد و در همان محراب مسجد کوفه این مناجات را بخواند. تنها جایی که درد انسان را درمان می‌کند همان جاست، هیچ‌جای دیگری نیست.

❁ ما که هیچ چیز نداریم و تو خالی هستیم. وقتی با همه چیز دارها رفیق شویم، پُر و همه چیزدار می‌شویم. (۱۰:۱۶)

^۳. مجلسی، بحار، ج ۳۶، ص ۴۰۴ و خزارازی، کفایة الاثر، ص ۲۵۸ و بحرانی، البرهان، ج ۴، ص ۶۸۵.

^۴. مجلسی، بحار، ج ۹۷، ص ۴۱۹ و شهید اول (محمد بن مکی)، المزار، ص ۲۴۹ و ابن مشهدی، المزار الکبیر، ص ۱۷۴.

خدا صمد است ما أجوفیم. خدا تو پُرسست ما تو خالی هستیم. ما همه چیزمان تو خالی و خدا تو پر مطلق است. خدا صمد است؛ الله الصمد. ما که هیچ چیز نداریم و تو خالی هستیم وقتی با همه چیزدارها رفیق می-شویم پُر و همه چیزدار می شویم. ما همه چیزمان تو خالی است؛ یعنی همه چیزمان یک نمود، جلوه و تجلی است چیزی بیش از او نیست هستی از خود نداریم، گفت:

من ز خود هست و بودی ندارم من ز خود تار و پودی ندارم
من که از خود وجودی ندارم من گدا من گدا من گدا/یم

همه چیزمان تو خالی است. مخلوق تو خالی است، چیزی که او را موجود کرده، هستی خداست. او که از خودش هستی ندارد، هستی خداست که او را موجود کرده است. هستی در عالم دوتا نیست؛ «لا إله إلا هو»

که یکی هست و هیچ نیست جز او وَحْدَهُ لا إله إلا هو

لذا هر چه هستی می بینی، هستی خداست. این جلوه‌ها و تجلیات هستی خداست که در عالم می بینی. هستی منحصر به حضرت حق است، دو تا هستی در عالم نداریم. هستی یکی است. هر چه می بینی جلوه-های هستی خداست؛ مثل چین و شکن‌های آب که اسمش را موج گذاشتیم. موج هستی بی جز آب دریا ندارد. موج در برابر آب دریا که نمی‌تواند اظهار وجود کند و بگوید: ای آب دریا تو هستی، من موج هم هستم. توی موج همان چین و شکن‌های آب دریایی، جلوه‌های آب دریایی، هستی‌ای در برابر آب دریا نداری. مخلوق هم این طوری است، جلوه‌های هستی خداست، از خودش هستی ندارد؛ لذا ما هیچ چیز نداریم، تو خالی مطلقیم. وقتی با همه چیزدارها رفیق می شویم آن وقت همه چیزدار می شویم؛ یعنی هستی خداست که ما را هست می‌کند، گفت:

ای هست ما از هست تو ما مهره‌ای در دست تو

هست ما از هست اوست. در مناجات بعد از دعای عرفه‌ی امام حسین علیه السلام از عارف اسکندرانی مصری این جمله هست: «**الْهَى أَنَا الْفَقِيرُ فِي غِنَايَ**» خدایا من در غنایم، فقیرم «**فَكَيْفَ لَا أَكُونُ فَقِيرًا فِي قَهْرِي**» جایی که فقیرم، چگونه فقیر نباشم؟ «**الْهَى أَنَا الْجَاهِلُ فِي عِلْمِي**» خدایا من در علمم جاهلم، در جاهایی که عالمم و سواد دارم، جاهلم «**فَكَيْفَ لَا أَكُونُ جَهُولًا فِي جَهْلِي**»^۵ چگونه در جاهایی که جاهلم، جاهل نباشم؟ جهل و فقر مطلقم، هیچ-چیز از خودم ندارم، همه برای توست.

🌸 گدایی و فقر، کار دائمی ماست. (۱۳:۴۴)

جلسه‌ی قبل گفتم فکر نکنید ما مزد و پاداش می‌گیریم، مزد و پاداش کجاست؟ چه چیز آن برای ماست، عبادتی که انجام می‌دهیم مال ماست که بابتش به ما مزد بدهد؟ حول و قوه‌اش مال ماست؟ بدنی که با آن نماز خواندم مال من بود؟ نیروی حیاتی که در من بود و با آن نماز خواندم مال من بود؟ فهم و شعور نماز خواندن مال من بود؟ توفیقی که با آن نماز خواندم مال من بود؟ اینکه نماز را بلد باشم، خودم کشف کردم؟ کجایش مال من است که بابتش به من مزد بدهند؟ گفتیم صدقه می‌دهند «**يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسْنَا وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ وَ جُنَّا بِيضَاعَةَ مُرْجَاةٍ**» دست‌خالی مطلق در خانه‌ات آمده‌ایم «**فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنَا**» صدقه می‌دهند. نگفتیم مزد به ما بده، گفتیم صدقه بده، ما گداییم به ما صدقه بده «**إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ**»^۶ لذا گدایی کار دائم ماست و این گدایی برطرف شدنی هم نیست؛ لذا فعل بی‌غرض از فقیری سر می‌زند که امید به غنی شدن در موردش وجود ندارد. در بحث نیت عرض کردیم؛ وقتی فرد اوج می‌گیرد و می‌خواهد نیتش خالص خالص شود، نیتش از بین می‌رود؛ یعنی بی‌نیت و بی‌غرض از او سر می‌زند. اول می‌گویند درستی عمل به این است که نیت بکنی. می‌خواهی نماز بخوانی نیت کن؛ اما به بالاها که رسیدی نیت دوییت می‌آورد؛ یعنی من

^۵ سیدین طاووس، اقبال‌الاعمال، ج ۱، ص ۳۴۸ و مجلسی، بحار، ج ۹۵، ص ۲۲۵ و محدث‌قمی، مفاتیح‌الجنان، مناجات بعد از دعای امام حسین علیه السلام در روز عرفه.

^۶ سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۸۸.

هستم تو هم هستی حالا من نیت می‌کنم که برای تو نماز بخوانم. من که هستم که نیت کنم؟ من خودم که هستم که حالا نیتم باشد؟ آنجا نیت از بین می‌رود و فعل بی‌غرض سر می‌زند؛ مثل خود خدا که غنی مطلق است و فعلش بی‌غرض بود. خدا ما را نیافرید که چیزی گیرش بیاید، فعلش بی‌غرض بود. عبد هم وقتی به فقر مطلق خود راه پیدا می‌کند، فعل بی‌غرض از او سر می‌زند؛ چون تا وقتی ما فکر کردیم با تقلای خود می‌توانیم فقر خود را برطرف کنیم از این تقلاها و تلاش‌ها غرض داریم؛ اما وقتی یقین کردیم که با این تقلاها هیچ‌چیز درمان نمی‌شود؛ این درد درمان شدنی نیست؛ این فقر لاعلاج است؛ آن موقع فعل از ما سر می‌زند؛ اما در آن غرض نیست؛ وقتی به فقر همیشگی پی بردم فعل بی‌غرض سر می‌زند.

طاعات و عبادات و تقوا زاد و توشه است. زاد و توشه مال بین راه است که در طول عالم برزخ مرتب آن را برداری و بخوری و راه بروی تا به منزل مقصود برسی؛ والا وقتی در قیامت خدمت کریم رسیدی بهتر آن است که دست خالی باشی؛ یعنی خودت و اعمال خوبت را نبینی. نزد کریم دست خالی بودن شرافت است. خیلی زشت است که به کریم زاد و توشه و عمل ارائه دهی. زاد و توشه‌ی راه چیزی است که در طول راه مصرف می‌شود. عبادات و اعمال به درد طی کردن برزخ می‌خورد به قیامت که رسیدیم با شفاعت محمد و آل محمد علیهم‌السلام بر خوان ضیافت الهی خواهیم نشست. به موسی علیه‌السلام خطاب شد اینجا وادی مقدّس است، دو کفشت را بیرون بیاور تا بتوانی در آن پا بگذاری. (۱۶:۳۴)

وقتی شما می‌خواهید زیارت امام رضا علیه‌السلام بروید برای بین راه زاد و توشه برمی‌دارید؛ ولی دیگر کم‌کم زاد و توشه هم بر نمی‌دارند؛ قطارها خودشان غذا می‌دهند؛ مثل اینکه خبرهایی است و سایه‌ی عالم حقیقت در این عالم افتاده است. خدا می‌گوید: تو در راه ما راه بیفت، وسط راه هم خودم به تو غذا می‌دهم؛ لازم نیست

غذا بیاوری؛ لازم نیست زاد و توشه برداری؛ ولی حالا برای اول راه همین است که «تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى»^۷ زاد و توشه برداری. بهترین زاد و توشه هم تقوی است. پس طاعات و عبادات و تقوی زاد و توشه است. زاد و توشه مال بین راه است که در طول عالم برزخ مرتب آن را برداری و بخوری و راه بروی تا به منزل مقصود برسی. سالک در سیر باطنی از دنیا راه می‌افتد، برزخ را طی می‌کند تا به قیامت سر در بیاورد. اول در عالم ظاهر و دنیاست، کم‌کم راه می‌افتد تا از جذبه‌ی دنیا خارج شود. اول محبتش صددرصد به دنیاست، توجه‌اش به دنیاست بعد که در مسیر سلوک راه افتاد از محبت دنیا کم می‌شود و محبت خدا جایگزین می‌شود. ده درصد از محبت دنیایش کم می‌شود، حالا نود درصد محبت دنیا و ده درصد محبت به خداست. بعد کم‌کم می‌شود بیست درصد محبت خدا، هشتاد درصد توجه به دنیا. بعد می‌شود سی درصد توجه به خدا، هفتاد درصد توجه به دنیا. همین‌طوری برزخ طی می‌کند، این مال بین راه و عالم برزخ است. طاعات و عبادات و تقوی زاد و راحله‌ی ما برای طی کردن برزخ است. برزخ که طی شد و به قیامت رسید، آنجا زاد و راحله نمی‌خواهد. وقتی شما به خانه‌ی دوستت رسیدی، میهمانی رفته‌ای. خدا در بهشت برای مؤمن میهمانی داده است. بهشت میهمان‌خانه‌ی خداست و مؤمن را دعوت کرده تا به بهشت برسد، می‌گوید عالم برزخ را گرسنه و تشنه چه کنم؟ می‌گویند توشه‌ای از اینجا بردار و در عالم برزخ مصرف کن؛ ولی در قیامت خدمت کریم رسیدی بهتر آن است که انسان دست‌خالی باشد. انسان خیر، کریم، غنی و سخاوتمندی ما را منزلش برای ناهار میهمان کرده است. توهین به میزبان نیست در بین راه که به منزل او می‌رویم از نانوائی نان بخیریم و نصف نان سنگک در جیبمان قایم کنیم؟ یعنی میزبان این‌قدر شعورش نمی‌رسد که سر ظهر من گرسنه می‌شوم، ممکن است چیزی به من ندهد، پس من فکری برای خودم بکنم. پیش میزبان انسان با خودش چیزی ببرد، توهین به میزبان است. لذا امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

^۷. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۹۷.

وَ حَمْلُ الزَّادِ أَفْبَحُ كُلِّ شَيْءٍ إِذَا كَانَ الْوُفُودُ عَلَى الْكَرِيمِ^۸

وقتی می‌خواهی بر شخص کریم وارد شوی، قبیح‌ترین چیزها این است که با خودت زاد و راحله برداری. فردای قیامت بگویی خدایا من نماز خواندم، روزه گرفتم. می‌خواهی به خدا نماز و روزهات را ارائه کنی؟ نه این نماز و روزه مال عالم برزخ است. عالم برزخ را با طاعت و عبادت طی می‌کنی؛ ولی وقتی رسیدی به خدا، کدام نماز، کدام روزه؟ یعنی خودت و اعمال خودت را نباید ببینی. وقتی در قیامت خدمت کریم رسیدی بهتر آن است که دست‌خالی باشی؛ یعنی خودت اعمال خوبت را نبینی. نزد کریم دست‌خالی بودن شرافت است. خیلی زشت است که به کریم زاد و توشه و عمل ارائه دهی. زاد و توشه‌ی راه چیزی است که در طول راه مصرف می‌شود. عبادات و اعمال به درد طی کردن برزخ می‌خورد. به قیامت که رسیدیم با شفاعت محمد و آل محمد علیهم‌السلام بر خوان ضیافت الهی خواهیم نشست. در قیامت شفاعت اهل بیت علیهم‌السلام کار می‌کند، هیچ‌کس با نماز و روزه و تقوا و طاعت شایستگی رفتن به بهشت پیدا نمی‌کند، خیالتان راحت باشد. آنجا شفاعت کار می‌کند. نماز و روزه مال طول راه است برای فاصله‌ی دنیا و قیامت که اسمش برزخ است که انجام بدهی و بروی تا کم‌کم خدا چشمانمان را باز کند و ببینیم طاعات و عبادتمان را هم خدا می‌دهد؛ یعنی زاد و توشه‌ی راهمان را هم خدا می‌دهد، مال خودمان نیست. به موسی علیه‌السلام خطاب شد: اینجا وادی مقدّس است، دو کفش را در بیاور تا بتوانی در آن پا بگذاری. دیدید وقتی خواست به کوه طور برود گفتند: «فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طَوًى»^۹ دو کفش را از پای خود در آور. این دو کفش تأویل‌های متعدّد دارد. عرفا راجع به آن خیلی حرف زدند. تعلّقات است به هر چه دل بستی؛ حتی اگر به نماز و روزهات دل بستی؛ این کفش است که باید در بیاوری تا راحت بدهند. اگر به نماز و روزهات دل بستی، راهی برای ملاقات خدا و خوبان خدا برای تو نیست، برای همیشه محجوب خواهی ماند، دو تا کفش را در بیاور. طاعات و عبادات

^۸ مجلسی، زادالمعاد، ص ۵۷۵ و خوئی، منهاج البراعة، ج ۶، ص ۶۳.

^۹ سوره‌ی طه، آیه‌ی ۱۲.

تعلقات دنیوی است در حدیثی از حضرت ولی عصر ارواحنا فداه داریم که حضرت فرمودند: موسی به زن و بچه‌اش علاقه داشت، زنش دختر شعیب پیغمبر بود. آنها افرادی برجسته و شایسته بودند. موسی دل به آنها بسته بود، گفتند اگر می‌خواهی اینجا بیایی، محبت آنها را از دلت بیرون کن «فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ». این «فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ» ممکن است دنیا و آخرت باشد؛ یعنی هم محبت دنیا و هم محبت آخرت را از دلت بیرون کن؛ نه خوشگل‌های دنیا را بخواهی نه خوشگل‌های آخرت را. هیچ‌یک را نخواهی. «الدُّنْيَا حَرَامٌ عَلَىٰ أَهْلِ الْآخِرَةِ» دنیا برای اهل آخرت حرام است «وَالْآخِرَةُ حَرَامٌ عَلَىٰ أَهْلِ الدُّنْيَا» آخرت هم برای اهل دنیا حرام است «وَهُمَا [مَعًا] حَرَامَانِ عَلَىٰ أَهْلِ اللَّهِ»^{۱۰} دنیا و آخرت هر دو برای اهل الله حرام است؛ نه دنیا طلبی دارند نه آخرت طلبی؛ آنها خود خدا را می‌خواهد. نه دنیا را می‌خواهند نه آخرت را لذا «فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ» ممکن است دنیا و آخرت باشد. گفتند هر دو را بینداز تا بتوانی راه پیدا کنی، به ملاقات ما برسی، به گفتگوی ما نائل شوی و کلیم‌الله شوی.

🌸 هیچ‌کس جز با شفاعت نجات پیدا نمی‌کند، هیچ‌کس بابت اعمالش از خداوند طلبی نخواهد

داشت که استحقاق بهشت پیدا کند. (۲۴:۰۴)

بابت عمل احدی از خدا طلبکار نمی‌شود، بدهکار می‌شود؛ یعنی اگر خدا به کسی موفقیت انجام طاعت و عبادت داد، به بدهی‌هایش اضافه شد. خدا توفیق داد شما امشب دو رکعت نماز شب خواندی به من این توفیق را نداد، من خواب ماندم، شما بدهی‌ات از من به خدا بیشتر شد نه اینکه به خاطر دو رکعت نماز شبی که خواندی از خدا طلبکاری می‌کنی که خدایا من دو رکعت نماز خواندم، پس چه شد؟ گفتم «صَلَّى الْأَحْمَقُ رَكَعَتَيْنِ فَيَنْتَظِرُ الْوَحْيَ» انسان احمق دو رکعت نماز می‌خواند، چشمش به گوشه‌ی سقف است که سوراخ شود و وحی به او نازل شود. بدهی‌ام بیشتر شد، چی‌چی از خدا طلبکاری می‌کنی؛ لذا اهل عجب عمل را به خودشان نسبت دادند و عجب و خودپسندی آنها را گرفت. در حدیث قدسی است که خدای متعال فرمود:

^{۱۰} ابن‌ابی‌جمهور، عوالی‌اللتالی، ج ۴، ص ۱۱۹ و خوئی، منهاج‌البراعة، ج ۱۹، ص ۳۴۷ و شهیدثانی، شرح‌مصباح‌الشریعة، ترجمه‌ی عبدالرزاق‌گیلانی، ص ۲۱۶.

«فَلَا يَتَّكِلِ الْعَامِلُونَ عَلَىٰ أَعْمَالِهِمُ الَّتِي يَعْمَلُونَهَا لِتَوَابِي» نکند کسانی که اهل عمل و عبادتند به اعمالی که برای رسیدن به ثواب انجام دادند، تکیه کنند؛ یعنی تکیه‌اش به نماز، روزه، طاعت، عبادت، تقوا و ورعش باشد به هیچ‌یک تکیه نکنید؛ حتی به تقوایتان تکیه نکنید، گفت:

تکیه بر تقوا و طاعت در طریقت کافری است راهرو گر صد هنر دارد توکل بایدش

نکند به عمل و تقوایت اتکا کنی، اگر به تقوایت تکیه کردی در جا زمین می‌خوری، حافظ می‌گوید:

قوت بازوی پرهیز به خوبان مفروش که در این خیل حصارى به سواری گیرند

نکند قوت بازوی پرهیز به خوبان بفروشیم به هیچ‌چیز «فَلَا يَتَّكِلِ الْعَامِلُونَ عَلَىٰ أَعْمَالِهِمُ الَّتِي يَعْمَلُونَهَا لِتَوَابِي» چرا؟ خدای متعال توضیح داد: «فَأَتُّمُ لَوْ اجْتَهَدُوا وَ انْعَبُوا أَنفُسَهُمْ وَ أَفْتُوا أَعْمَارَهُمْ فِي عِبَادَتِي كَانُوا مُقَصِّرِينَ غَيْرَ بِالْغَيْنِ فِي عِبَادَتِهِمْ كُنْهَ عِبَادَتِي فِيهَا يَطْلُبُونَ عِنْدِي مِنْ كَرَامَتِي وَ النَّعِيمِ فِي جَنَاتِي وَ رَفِيعِ دَرَجَاتِي الْعُلَىٰ فِي جَوَارِي»^{۱۱} فرمود به خاطر اینکه اگر اینها همه‌ی تلاش خود را به خرج بدهند، خود را به سختی و تعب بیندازند، تمام عمر خود را در مسیر عبادت من خرج کنند، باز نتوانستند حق عبادت مرا ادا کنند و به کنه عبادت من راه پیدا نکردند. مگر می‌شود به کنه عبادت خدا دست پیدا کرد؟ بزرگترین عابد تاریخ آفرینش به خدا عرض کرد: «مَا عَبَدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ»^{۱۲} خدایا آن‌گونه که شایسته و حق عبادت تو بود، نتوانستیم عبادت تو را به‌جا بیاوریم. کنه عبادت من که از طریق آن این اشخاص در طلب رسیدن به کرامت نزد من هستند، در طلب رسیدن به نعمت‌های بهشتی هستند، در طلب رسیدن به درجات بلند در جوار من هستند، هر کس به تناسب معرفت و هم‌تث و با عبادتش چیزی می‌خواهد، اینها مقصردند، اینها نتوانستند آنچه شایسته‌ی من بوده را به‌جا بیاورند، چی‌چی به

^{۱۱}. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۶۱ و مجلسی، بحار، ج ۶۸، ص ۱۵۱ و طوسی، محمدبن‌الحسن، الامالی، ص ۲۱۲.

^{۱۲}. مجلسی، بحار، ج ۸، ص ۲۱۵ و مفید، الاختصاص، ص ۳۵۳ و عروسی‌حویزی، نورالقلین، ج ۳، ص ۶۰.

اعمالشان تکیه و اعتماد کردند پس به چه اعتماد کنند؟ «وَلَكِنْ فِرْحَتِي فَلْيَتُوبُوا» و ثوق اینها باید به رحمت من خدا باشد نه به طاعت و عبادت خودشان «وَبِقَضِي فَلْيَفْرَحُوا» و سرور و فرحشان به فضل من باشد نه به چهار رکعت نمازی که خواندند، عبادتی که به جا آوردند، چله نشینی که کردند و ذکری که گفتند. «وَإِلَى حُسْنِ الظَّنِّ بِي فَلْيَطْمَئِنُّوا» به خوش گمانی به من در زندگی باید آرامش پیدا کنند، نه اینکه بگویند خیالمان راحت باشد نماز خواندیم و عبادت کردیم. خیالت راحت باشد که خدای به این خوبی داری «فَإِنَّ رَحْمَتِي عِنْدَ ذَلِكَ تَدَارِكُهُمْ» که در آن صورت رحمت من به آنها خواهد رسید. «وَمَنْ مَنِّي يُلْغَمُهُم رِضْوَانِي» و منت من آنها را به رضایت و رضوان و بهشت من می‌رساند «وَمَغْفِرَتِي تُلْبِسُهُم عَفْوِي»^{۱۳} و بخشش من هم جامه‌ی عفو بر پیکر آنها می‌پوشاند. بنابراین هیچ کس بابت عملش از خدا طلب ندارد؛ اتفاقاً بدهی دارد. اولاً کدام عمل؟ کمی بخواهی ریزبینی کنی نماز ما، نماز است؟ چه روحش چه پیکرش نماز است؟ روحش که قربانش بروم؛ حضور قلب، عشق و معرفت هیچی. همین پیکره اش را کمی دقیق نگاه کنی نه وضویمان، نه حمدمان، نه سوره‌مان، نه قیاممان، نه رکوعمان نه سجودمان هیچ یک درست نیست؛ همه خراب است. بابت این خدای نکرده انسان مغرور شود و اتکایش به این اعمال شود و از خدا ابراز طلبکاری کند که خدایا ما این همه نماز خواندیم حالا ما را تحویل نمی‌گیری. توقع و طلبکاری چه از خلق چه از خدا خیلی بد است.

🌸 در قیامت از اولین و آخرین هیچ کس با عمل خودش نجات ندارد. عمل‌ها توشه‌ی راه برزخ تا قیامت است که در بین راه مصرفش می‌کنند به قیامت که رسیدند تنها با شفاعت محمد و آل محمد ﷺ نجات پیدا می‌کنند. (۳۰:۲۴)

نه اینکه من و شما نجات نداریم، انبیا هم نجات ندارند. فردای قیامت امت‌ها سراغ انبیائشان می‌روند. امت موسی سراغ موسی می‌رود. امت عیسی سراغ عیسی می‌رود. امت ابراهیم سراغ ابراهیم می‌رود. آنها هم می-

^{۱۳}. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۶۱ و مجلسی، بحار، ج ۶۹، ص ۳۲۸ و فیض کاشانی، الوافی، ج ۴، ص ۲۷۶.

بینند از خودشان کاری بر نمی آید. آنها چه کار می کنند؟ امتها را برمی دارند و سراغ پیغمبر آخرالزمان می- آیند؛ لذا پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «آدَمُ وَ مَنْ دُونَهُ تَحْتَ لِوَائِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^{۱۴} آدم و هر کس بعد از آدم است در قیامت در صحرای محشر زیر پرچم من هستند؛ یعنی شفاعت پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است که حتی برای امت- های قبل کار می کند. خود انبیاء عَلَيْهِمُ السَّلَام هم آنجا لنگند و با شفاعت پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ راه پیدا می کنند.

🌸 هر وقت دستت را پُر دیدی یک فوت کف دستت بکن تا مطمئن شوی خالی است. اگر چیزی

هم داری بذل و بخشش کن. (۳۱:۳۹)

یعنی اگر دیدی عبادت و طاعتی داری یک فوت کن تا مطمئن شوی که گرد و خاکی هم از آن طاعت و عبادت نمانده باشد؛ یعنی کمی فکر کن می بینی هیچی نداری. با معرفت انسان دست خالی بودن خود را پیدا می کند. خود را که دست خالی دید، خدا غیور است، غیرت خدا نمی گذارد کسی فقیر بماند. تا ما خودمان گمان غنا می کنیم، خودمان سد ایجاد کردیم و نمی گذاریم فیض به ما برسد؛ ولی وقتی فقر و اضطرارمان را پیدا کردیم بلافاصله رفع ضرر می شود. «أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ»^{۱۵} غیرت خدا اجازه نمی دهد در دستگاهش کسی گرسنه و تشنه باشد. این را باید با فکر پیدا کنیم و ببینیم هیچی نداریم. «بَا مَنْ لَهُ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةُ اَرْحَمُ مَنْ لَيْسَ لَهُ الدُّنْيَا وَ لَا الْآخِرَةُ»^{۱۶} هیچی ندارم آنجاست که رحمت الهی فرد را در برمی گیرد. فرمود: اگر فکر می کنی چیزی هم داری بذل و بخشش کن و بگو خدایا این نمازم برای اموات مؤمنین، این روزهام برای پدر و مادرها. ببخش و بگذار دست خالی مطلق شوی و مطمئن شوی که هیچی نداری. هر چه هم فکر و خیال می کردم که دارم، همه را بخشیدم. فکر می کردم دارم؛ اما نداشتم. خالی خالی شدم و حالا به در خانه-

^{۱۴}. مجلسی، بحار، ج ۳۹، ص ۲۱۳ و ابن ابی جمهور، عوالی اللالی، ج ۴، ص ۱۲۱ و ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۱، ص ۲۱۴.

^{۱۵}. سوره ی نمل، آیه ی ۶۲.

^{۱۶}. مصطفوی، التّحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۶، ص ۲۹۵.

ات به گدائی آمده‌ام. دیدید حضرت عیسی یک سوزن همراهش بود، راهش ندادند. برداشته بود که اگر خواری به پایش رفت دربی‌آورد. گفتند این چیست همراهت آوردی؟ هیچی؛ دست‌خالی مطلق که شدی راه پیدا می‌کنی.

🌸 در مکه شخصی از من خواست به جای او نماز طواف نساء بخوانم. گفتم تو همان نماز بدت را که قبول نداری بخوان بعد من از طرف تو نماز می‌خوانم. وقتی که نمازش را خواند دیدم چقدر قشنگ نماز خواند. معلوم است کسی که خود را این‌طور دست‌خالی ببیند نمازش چقدر قشنگ می‌شود. هر کس به من مراجعه کند با او همین کار را می‌کنم. (۵۶:۳۳)

وقتی خود را دست‌خالی ببینی، نمازت قشنگ است. وقتی نمازت را به هیچ نشمردی و با شرمندگی، خجالت، خاشعانه و خائفانه نماز خواندی؛ مثل شاگردی که معلم او را صدا کرده و خودش می‌داند که درس بلد نیست، او چطوری پای تخته می‌رود؟ یعنی فرد با خجالت نماز بخواند و روزه بگیرد آن‌وقت هی نماز و روزه است و در دستگاه خدا می‌خرندش. هر وقت عملت را هیچ حساب کردی، بالا خیلی به حساب می‌آورند و هر وقت عملت را چیزی به حساب آوردی آنجا هیچ خریدار ندارد. بعد فرمود: هر کس به من مراجعه کند با او همین کار را می‌کنم. خدا رحمت کند حاج آقای دولابی را هر کس به او می‌رسید او را دست‌خالی می‌کرد. خودش هم می‌گفت: اگر اهل معصیت پیش من بیاید، معصیت‌هایش را از او می‌گیرم و اگر اهل طاعت پیش من بیاید طاعت‌هایش را از او می‌گیرم؛ یعنی همه را دست‌خالی می‌کرد. جلسه‌ی قبل شعری خواندم محکم هم پایش ایستاده‌ام.

به مثال طفل مانده به کلاس در دو سالم	نه مرادم و نه مرشد، نه مرتبی و نه استاد
ز شنیده‌های بسیار، کمی به یاد دارم	که شنیده‌ام ز استاد به پار نکته بسیار
ز برای همکلاسان ز دروس پارسالم	و کنون به دومین سال حدیث و قصه گویم

این حال ماست، این ماجرا برای پانزده شانزده سال پیش است. دانشجوی خیلی خوبی در یکی از دانشکده‌ها داشتیم که در مسیر سلوک هم خیلی خوب پیشرفت کرد. ایشان موقعی که من به او برخوردیم تفسیرهای آیه‌الله جوادی آملی را پیاده می‌کرد، جلسات آقای حسن‌زاده آملی را می‌رفت، برای خودش چیزی بود؛ منتهی با این فضاها آشنا نبود. چهار پنج جلسه‌ای کلاس‌های مرا گوش کرد، بعضی وقت‌ها هم در ساعت‌های تنفس با هم حرف می‌زدیم. یک‌بار از پله‌های دانشکده پایین می‌رفتیم، آمد و گفت: چه بلایی سر من آوردی؟ من هر شب نماز شب می‌خواندم، الآن نماز صبحم هم قضا می‌شود. حالی بود خدا از او گرفت؛ یعنی نماز شب حجابش بود؛ معلوماتی که فکر می‌کرد دارد حجابش بود. همان ترم با وجود اینکه بچه‌ی بسیار باسوادی بود از درس من ده گرفت. باسواد بود؛ اما از همه چیز خالی شد. خدا همه چیز را از او گرفت. اول فعل عبد است. فعل خود عبد چیز به درد خوری نیست، تو خالی است، بدلی است، اصل نیست، خدا بدلی را می‌گیرد و بعد اصل می‌دهد. بعداً نماز شبی که خدا داد نماز شب بود، حالی که بعد داد درست بود. اول که با تقلای خود عبد است، چیزی نیست و کاری هم از آن بر نمی‌آید، حجاب است «أَلْعَلْمُ هُوَ الْحِجَابُ الْأَكْبَرُ»^{۱۷} علم، عبادت و تقوی از حجاب‌های نورانیّه است. امیدواریم خدای متعال دست‌خالی بودن خودمان را خیلی روشن حالیمان کند. وقتی دستمان را خالی دیدیم آن وقت خدا خودش کار می‌کند و دست به کار می‌شود، گفت:

هله عاشقان بشارت که نماند این جدایی برسد زمان وصل و بکند خدا خدایی!

آن وقت خدا خدایی می‌کند. حالا از نفس افتادی دیدی کاری از تو بر نمی‌آید بنشین و ببین من چقدر قشنگ برایت کار انجام می‌دهم.

^{۱۷}. ابن‌شعبه حرانی، تحف العقول، ترجمه‌ی جنتی، ص ۲ و صادقی‌تهرانی، الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن، ج ۲۴، ص ۳۳۲ و صدر المتألهین، تفسیر القرآن الکریم، ج ۷، ص ۴۵۰.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

اهل ولاء
www.ahlevela.com

اهل ولاء

www.ahlevela.com

اهل ولاء